أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

اگر نظر رفقا باشد ما در بحث موانع استطاعت صحبت مي‌كرديم البته خب موانع استطاعت مشخص است و آن چه را كه در روايت و اينها آمده مواردي است كه طبعاً و بالاصاله و بالطبيعه مي‌تواند مانع از تحقق استطاعت بشود.

 يكي عبارت از مرض است حالا چه بلاواسطه يا بالواسطه اگر خود آن فرد مكلف مريض بشود يا اين كه ممرّض باشد و متعّمد و مسئول نسبت به آن مريض که اقرباي نزديك باشند يا اين كه فردي باشد كه آن به اصطلاح متكفّل حتي فرد ديگري است گرچه از اقربا نباشد فرض كنيد كه يك شخصي است كه امور يك برادر ايماني خود را به عهده دارد! و او الان مريض شده و آن فرد الان غير از او شخصي را ندارد باز اين مسئله باز مي‌تواند مانع باشد! اين طور نيست كه از نظر شرعي فقط ما بگوييم كه آن هايي كه تحت تكفل و عائله انسان هستند مثل پدر و مادر يا زن و بچه فقط اينها مي‌توانند جنبة مانعيت داشته باشند، نه، حتي اگر فرض كنيد كه يك شخصي كه ولو غیر از اینها باشد اين متكفل است، متكفل برادر او است همسايۀ او است و اين فرد امور او را به عهده دارد يعني از نظر عرف و از نظر واقع و تحقق خارجي اين به امور او رسيدگي مي‌كند رفيق او است كه آن غير از او كسي را ندارد كه بتواند به او بسپرد و امور او را انجام بدهند! ببينيد دائره وسيع است دائره عائليّت و دائره مسئوليت نسبت به مسئله وسيع است! و واقعا اگر شخص غير از همين فرد مكلف، كسي را ندارد در اين جا اين استطاعت حاصل نمي‌شود! اين بايد بماند و آن ممرّضيت فرد مريض را بكند در صورتي كه فرد ديگري نتواند بدل از او و عوض از او باشد.

 يا فرض كنيد كه مانند تخليه سرب كه آن هم به همين كيفيت است و امثال ذلك از آن اموري كه به آن مقدمة موصله لازمة تحقق وجودي تكليف است كه از او تعبير به مقدمات وجوديه مي‌شود يا تعبير به مقدمات عقليه مي‌شود، تفاوت نمي‌كند البته مقدمات عقليه جنبة اوسعي از او را دارد كه از جمله مقدمات عقليه حالا فرض كنيد كه خود تكليف است و بلوغ و امثال ذلك و عقل و صحت و اينها مقدمات وجودي است خب مسائل ديگر.

 لذا بعضي‌ها آمدند مقدمات عقليه را اعمّ گرفتند و مقدمات از مقدمات وجودي است بعضي‌ها آمدند حدّ فاصل قائل شدند از اين نقطه نظر تفاوتي ندارد بالاخره بحث بر سر آن مقدمة موصله است حالا در آن مقدمة موصله يا جهات خارجيّه دخيل هست مثل فرض كنيد كه تكليف و عقل و اينها يا جهات خارجيه دخيل نيست لحاظ شخصّيه است مثل اموري كه پيش مي‌آيد يعني سماوي يا غير سماوي منظور بنده اين بود كه يا امور خارجيه‌اي است كه خود شخص در او دخالت دارد يا دخالت ندارد و به واسطه جوانب و اطراف بستن حدود و انفتاح حدود و تخليه سرّب امنيت طرقات، اينها همه از مطالبي است كه خب مي‌شود روي اين مسئله حساب كرد.

 همين طور مسائل ديگر و جهات ديگر كه هست احتمال خوف به طوري كه در آن قضيه امسال كه پيش آمد و احتمالي كه در آن جا دادند اين هم از مطالبي بود كه مي‌بايستي روي اين قضيه بيشتر تأمّل مي‌شد و اين‌ها چيزهايي است كه بايد راجع به آن اهل خبره نظر بدهند و حالا آنها یا حكم به جواز يا حكم به منع بدهند.

 طبعا به حكم عقل و سيرۀ عقلائيه هر دو جنبه يعني حكم عقل كه عند وجود خطاب من المولی، مكلف عقلا موظف است براي ترتيب مقدمات موصله جهت انجاز تكليف در خارج اين حکم، حكم عقل است و مكلف نمي‌تواند دست روي دست بگذارد و توقع داشته باشد آن تكليف خودش در خارج تنجز و تحقق خارجي پيدا بكند! تنجز يعني تحقق خارجي پيدا بكند عقلاً اين مسئله محكوم و باطل است و سيرۀ عقلائيه هم در مسئله بر خلاف اين مطلب است.

 وقتي كه مولا يك مطلبي را عرضه مي‌دارد در همۀ امور خارجي، شما مشاهده مي‌كنيد كه خود شخص خودش قيام به ترتيب مقدمات مي‌كند و آن مقدمات را بر حسب فهم خودش تنظيم مي‌كند براي رسيدن به آن مسئله، اگر نياز به گرفتن پاسپورت باشد خوب مي‌رود به دنبال پاسپورت فرض كنيد كه مي‌گويند كه اين پاسپورت يك ماه كار دارد نمي‌گذارد همان يك هفتۀ اخر كه فرض كنيد كه آن حَمله و کاروان مي‌خواهد حركت بكند اين برود دنبال پاسپورت كه ديگر فرصتي نيست و فوت وقت مي‌شود و عقلا او را بر اين تفویت وقت مذمت مي‌كنند ، و نمي‌تواند بگويد من نمي‌دانستم! حتي بر این ندانستن هل لا تعلّمت مي‌آيد چون در روز قيامت داريم هل لا عمِلت دارد مي‌گويد من نمي‌دانستم هل لا تعلّمت در اين جا هست مسئلۀ هل لا تعلمت اشارۀ به همين حكم عقل است.

 حكم عقل براي اين مسائلي كه همين ديروز صحبت شد در اين قضيه به همين جاها، واقعاً همه شكل پيدا مي‌كند اين مسائل اصولي اين مسائل عقلي اينها چيزهايي نيست كه فقط اختصاص به برهه دون برهه و يك موقعيت دون موقعيت داشته باشد آن چه را كه تا به حال ما ياد گرفتيم و به ما آموختند در مباني اصولي! اين است كه تا وقتي كه حكم به دستت نرسيده مي‌تواني در بروي! به حكم برائت و به حكم اباحه و به حكم فرض كنيد كه رفع ما لايعلمون و امثال ذلك در هر جا كه مي‌بينيد كه خب تكليفي نيامده است و مقام مقام اجمال است و مقام عدم بيان است خب در آن جا يك برائتي جاري كنيد و نسبت به مسئله بگذريد!

 ولي در مكتب تربيت و در مكتب تزكيه خلاف اين را مي‌گويند! مي‌گويند بايد خودت دنبال بروي! نبايد بگويي كه مقام مقام اجمال است و مقام تعارض نصوص و تناقض و تضاد در نصوص است و فلان و.. يا اين كه مقام اجمال نص و فقدان نص و ابهام نص و از اين مسائلي كه خوب مرحوم آخوند، اين‌ها را به اقسام تسعه اين ‌ها را آوردند و تقسيم كردند و فرمودند كه در همة اينها حكم حكم برائت است و بايد رد شد.

 اين تكليف تكليف شخصي است كه مي‌خواهد از تكليف فرار كند! اين قسم بحث و اين قسم طرز مطلب راجع به افرادي است كه مي‌خواهند از زير بار تكليف مولا شانه خالي كنند! خب بله در مقام اجمال نص مكلف كه ديگر در اين جا تقصير ندارد مطلب به او نرسيده وقتي نرسيده بايد برائت جاري كند مثل ساير موارد حالا ديگر نجس است تكليف اضافه بر او بايد مترتب بشود حكم طهارت و امثال ذلك بايد بكني يا در ساير موارد شبهات تكليفيه كه در همۀ آنها مثل مرحوم شيخ قائل به برائت در اين موارد شدند!

 ولي اگر ياد رفقا باشد در مقام احتياط و در شبهات اجماليه علم اجمالي ما در آن جا عرض كرديم بسياري از اين موارد، مورد، مورد احتياط است! نه مورد، مورد برائت! بنده در مقام تكليف نمي‌تواند خود را مجزا بداند واي واي واقعا چه چيزهايي مي‌شنود! اصلا صوت مي‌كشد! صوت مي‌كشد! سرمان كه اصلا چه طور به طور كلي بايد اين مسائل را در نظر گرفت. شارع در اين جا دارد مي‌گويد الحدود تدرء بالشبهات، قاعده كلي داده دست آدم آخر اين بيان شارع كه الحدود تدرء بالشبهات اين چه دائرۀ وسيعي دارد؟ چه قدر اين مسئله مهم است! و مواردي را كه در مورد اَعراض و دماء! و دماء شارع اين موارد را در نظر گرفته است كه به مجرد احتمال، بايد حفظ دماء بشود نسبت به آن فرد، بايد اين مسئله مورد توجه قرار بگيرد آن وقت در اين جا كجا ما مي‌توانيم خود را از زير بار مسئوليت رها كنيم! و به مجرد فرض كيند كه حكم برائت و حكم فرض كنيد كه به ساير مواردي كه در اينجا خب همه آمدند و بيان كردند.

 موارد كه شارع در آن جا خودش قائل به تسامح است خب مشخص است در مسائل طهارات و نجاسات و امثال ذلك قائل به تسامح است. در مسائل دماء در مسائل فروج در مسائل اعراض و امثال ذلك كجا در آن جا شارع قائل به تسامح است! در آنجا اشدّ احتياطات و أشدّ‌ تحقيقات و ألزم موارد وقوف را و توقفات را در آن جا شارع آمده [لحاظ کرده] تا وقتي كه حكم مسلّم باشد و از هر جهتي هيچ نوع احتمالي در آن جريان حكم و در تحقق موضوع وجود نداشته باشد خب درست شد اين كيفيت بيان حكم مسئله در اجراء اصول عمليّه خود اين در ظرف فرار از تكليف اين به اصطلاح جلوه مي‌كند و الّا فرض كنيد كه اگر اين قضيه نباشد چگونه مي‌تواند انسان اين مسئله را نديده بگيرد خيلي توجه كنيد در اين مسئله بسيار مسئله مسئلة دقيقي است بسيار مسئله مسئلۀ مهم است! وقتي كه نگرش ما نسبت به مباني كلامي‌نگرش عبد جاهل نسبت به مولا است كه عبد جاهل و زنگي و زبون نفهم و هيچ نوع داراي ثقافه و تربيت نسبت به مولا هيچ انگيزه ندارد و هيچ علم و معرفت ندارد الا اطاعت خشبانه! اطاعت حديديه! اسمش را مي‌گذاريم اطاعت حديديّه! اطاعت چُدنيّه! اطاعت چوبيّه! اطاعت فرض كنيد كه مسيّه و مفرغيّه! اين نوع اطاعت! مولا بگويد انجام مي‌دهم نكن، نكن انجام بده بده! خب حديد هم همين است كوكش مي‌كند مي‌رود، كوكش مي‌كنند برمي‌گردد، كنترلش مي‌كنند راهش را از اين طرف مي‌رود اين نحوه اگر مبناي ما باشد خب بله! اگر اين طور باشد ما ديگر همين مسائل را هم جاري مي‌كنيم يك عملي مولا گفته انجام بده خيلي خب حالا اين عمل چيست به ما چه! حقيقتش چيست به ما چه! مفهومش چيست به ما چه! چه اثراتي بر ما مي‌گذارد به ما چه چه مراتبي براي ما مي‌آورد به ما چه، فرض بكنيد كه از روي چه غرضي مولا گفته به ما چه، به ما چه، به ما چه راه بياندازيد آن طرف مي‌شود ماچه ماچه ماچه اين ها را فرض كنيد كه وقتي كه عبد در مقام اطاعت از مولا اين برداشت را دارد خيلي خب يك عملي را مولا گفته مي‌داند بر اين عمل يك بهشتي مترتب است و بهشت هم همين كيفيت حورالعين است و بر تركش هم عقاب و دوزخ مترتب است همين مقدار، اين اگر باشد خب بله ديگر وقتي كه خبر رسيد، حكم رسيد تكليف منجز شد آن در آن جا اقتضاي تكليف اتيان به مأمور به و تحقيق خارجي است وقتي كه تكليف در مقام اجمال بود حكم، حكم به برائت است فقط همين.

 اما اگر ما آمديم و گفتيم نه عبد به مصداق آيه شريفه بايد به مقام ماخلقت الجن و الانس الا ليعبدون برسد الا ليعبدون الا ليعرفون برسد! كلام سيد الشهدا را مدّ نظر قرار بدهيم كه فرمود معرفة اهل كل زمانٍ امامهم الذي يجب عليهم طاعته كلام سيدالشهدا در اين مقام معرفت امام شناسنامه‌اي نيست آن يزيد بن معاويه هم امام حسين علیه السلام را مي‌شناخت آن شمري كه دارد حضرت را شهيد مي‌كند آن هم امام حسين علیه السلام را مي‌شناخت كه آن پدرش كيست و مادرش كيست و جدش كيست اين معرفت معرفت آبدوغ خياري است معرفت شناسنامه‌اي است كه همه مي‌دانند اين كه حضرت فرمودند كه معرفت اهل كل زمان امامهم إمام را بشناسند يعني چه؟! يعني به ولايت بشناسند به نور ولايت بشناسند! به حقيقت ولايت بشناسند به واسطيت ولايت بين المبدأ و الخلق بشناسند! به تسلط و هيمنه و سيطرة ولايت در همۀ شؤون و امور عبد، بشناسند به تجلي نور ذات در اين مجراي ولايت، امام را بشناسند مگر اين كشك است عزيز من! اين كجا آن كجا اين كه مي‌گويند بعضي از بزرگان مرحوم آقا محمدعلي كاظمي ‌مي‌فرمود عبد در مقام عبوديت فقط بايد عبادت كند كاري ندارد به اين كه مولا كه باشد! آن قسم اول است آن عبادت عبادت چدنيّه است آن عبادت عبادت چوبيّه است آن عبادت عبادت مفرغيّت و مسيّت است آن عبادت عبادت است و الا آن عبادتي كه مي‌گويد لم أعبد ربّا لم أره همين است جناب حاج محمدعلي! جناب كاظمي‌ و كساني كه به دنبال او هستند و آن مسلك را دارند و او را ترويج مي‌كنند آن عبادتي كه فرض كنيد كه تير از پا درآوردند و نفهميد همين است! به به، آن عبادتي كه موسي بن جعفر علیه السلام صبح سر به سجده مي‌گذارد و ظهر از سجده برمي‌دارد همين است شما هم همين كارها را كرديد؟! يا او بيكار بود در زندان اين نحوه عبادت مي‌كرد هان؟! آن همين را مي‌فهميد همين كه شما مي‌فهمي! ‌اگر مي‌فهميد ‌ديگر صبح تا ظهر سجده كردن ندارد! آن چه حالي براي او داشت كه اين نحوه سجده مي‌كرد آن چه حالي براي او داشت كه شب در نخلستان‌ها مي‌افتاد و ابودرداء مي‌گفت كه مي‌‌آمدم مي‌ديدم اين چه بوده قضيه؟ نه نسبت به ائمه اصحاب ائمه حالا آنها ائمه هستند نه بابا اصحاب ائمه حبيب بن مظاهر وقتي كه در كوفه بود حالاتش را نمي‌دانيد برويد مطالعه كنيد ببينيد اين حبيب كه بوده؟ قبل از عاشورا كه بوده؟ مسلم به عوسجه كه بوده؟ سلمان كه بوده؟ سلمان كه ده درجه ايمان را طي كرد همين بود؟ وظيفه عبد فقط عبوديت است! نبايد كاري داشته باشد به مولا! حالا هر كسي مي‌خواهد باشد! سلمان هم همين جور بود تا اين كه به اين مقام رسيد؟ مقداد هم همين جور بود تا اين كه به مقام رسيد؟ عمار هم همين طور بود كه به این مقام رسيد؟ كه حضرت فرمودند عمار مع الحقّ حيث ما دام اين بود؟! عمار هم به همين جا رسيد يا عمار مثل پردۀ ‌بين دو چشم من است معنايش اين مقام از معرفت است عبد فقط بايد بداند عبادت كند! تمام شد و رفت.

چرا ما بايد چشم خودمان را ببنديم بر حقايق چرا مراتبي را كه اين مراتب وجود خارجي دارند ما مي‌آييم انكار مي‌كنيم چرا آخر چرا بايد اين طور باشد اين خيلي باعث تأسف است كه واقعا مسائل ما و مباني ما و مباني پايه‌اي ما بايد جوري شكل بگيرد كه آن بنايي كه بر اين مباني گذاشته بشود همين بناها باشد! چرا بايد اين طور باشد چرا نبايد مباني ما مباني تربيتي و تزكيه باشد چرا نبايد اصول ما بر اساس تكليف تربيت و تزكيه و رسيدن به مقامات توحيد بايد پايه گذاري بشود! و از آن ديدگاه، مباني آن اصول ريخته بشود چرا؟ خب بايد به اين مسائل رسيد ديگر خب اين مسائل مسائلي است كه از پاي منقل اين مطالب نيامده! اين‌ها چيزهايي است كه ائمه فرمودند همين ائمه، ائمه نفرمودند سلمانُ بحر لاينزف نفرمودند؟ اين را بنده طهرانی گفتم يا اميرالمؤمنين علیه السلام فرموده؟ اين را امام صادق علیه السلام فرمودند راجع به سلمان يا بنده گفتم؟ اين را امام صادق علیه السلام راجع به فرض بكنيد كه جابر بن يزيد جعفي فرمودند يا بنده گفتم؟ كدام يك از اين دو تا است؟ امام صادق علیه السلام امام است لاينطق عن الهوي ان هو الا وحيٌ يوحي آن امام صادق علیه السلام است خب اين كه اين بحر لاينزف لا عمق كه راجع به جابر است راجع به محمد بن مسلم است راجع به سلمان هست راجع به كميل است راجع به ميثم، راجع به ميثم است كه پيغمبر صلی اللَه علیه وآله فرمودند يك مردي را يا علي نصيب تو مي‌كند رفيق تو مي‌گرداند كه عالم به اسرار خواهد بود تا روز قيامت اين كلامي ‌است كه پيغمبر راجع به میثم فرمودند. خب اين ميثم امام بود يا اصحاب امام بود؟ كدام يك از اين‌ها بودند اينها امام بودند حبيب بن مظاهر امام بود يا نه، شيعه بود! اصحاب امام بود خب تكليف چيست ما بايد كدام يك از دو طرف را بگيريم؟ اين همه مردم اين جوري هستند پس ما بايد پايه را بر اساس اوهام مردم بگذاريم، خب اكثرهم لايعلمون يا بايد پايه بر اساس حق بگذاريم هر كسي مي‌خواهد بسم اللَه.

 پايه و اساس بايد بر چه اساسي باشد اين مسئله مسئلۀ خيلي مهمي‌است كه از آن غفلت شده بايد به اين مسئله رسيدگي شود اگر عبدي در مقام عبوديت به دنبال تزكيه خودش باشد آن وقت ديگر نمي‌گويد: برائت برائت برائت برائت ديگر نمي‌گويد هل لا تعلمت را در اين جا مطرح مي‌كند به جاي اجراي برائت و امثال ذلك در هزار موردي كه نبايد در آن جا اصل برائت و اين‌ها جاري كرد! توقف و احتياط را ... ما رواياتي كه در احتياط داريم اين روايات از نظر حجيت كمتر از روايات برائت و اباحه اين‌ها نيست، روايات احتياط قف عند الشبهه و ان الوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات امام صادق علیه السلام براي كه گفته؟ براي كه گفته و براي كي فرموده؟! براي همين موارد فرموده ديگر براي حفظ دماء‌ فرموده امام صادق قف عندالشبهه، كه بيخود يك نفر كشته نشود بيخود يكي آبروريزي نشود بيخود عرض يكي برده نشود، بيخود....

 مسائلي امام صادق علیه السلام كه مي‌فرمايد قف عندالشبهه و فان الوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات اين مسئله بايد به عنوان اصل اصولي در امور اجتماعي ما مورد توجه قرار بگيرد! پس براي كه اين‌ها را گفته؟ من درآوردم اينها كه در كافي است! من گفتم يا نه، ديگر مسائل و مطالب ديگر خب آن ديگر حال و هواي خودش را دارد حساب خودش را دارد امام اين را نفرموده امام اين جور صحبت نكرده امام اين قسم مسئله نگفته!

 مطلب در اين جا زياد است اگر من بخواهم بروم در اين مطلب موارد را بخواهم نقل بكنم واقعاً غير از حسرت و تأسف چيزي عائد ما نخواهد شد درست، اگر عبد در مقام عبوديت به دنبال اين قضيه باشد كه اين عملي را كه مولا مي‌گويد بر اساس يك مصلحت نفسيّه است عملي را كه مولا مي‌گويد بر اساس تقريب نفس است اين عملي را كه مولا مي‌گويد بر اساس تجريد نفس است اين عملي كه مولا مي‌گويد بر اساس تلطيف نفس است ديگر مي‌آيد برائت جاري كند؟! ديگر مي‌‌آيد بگويد به من چه مربوط است؟ ديگر مي‌آيد فرض كنيد كه در آن جا كه مقام اجمال و تناقض و تعارض و اينها را بياورد مطرح كند؟! يا نه مي‌رود در به در دنبال تكليف مي‌گردد؟ در به در كتابها را مي‌گردد كه چه كار كنم؟ نمي‌آيد بنشيند بگويد كه فرض كنيد برائت! خب نمي‌دانم ديگر اجمال است ديگر مطلب شبهه تكليفيّه است خب نيامده تكليف نيامده شبهات تكليفيه است در شبهات تكليفيه هم خب بايد برائت جاري كرد ديگر!

 اين شبهات تكليفيه كجا و در چه موقع... اين مسئله مسئلۀ فهم است كه بر اين اساس اين جا است كه ما بايد ملاحظه كنيم و ببينيم وقتي كه مولا حكمي‌ را القاء مي‌كند عقل به هل لا تعلمت تمسك مي‌كند بايد بروي حدودش را دربياوري پايت را روي آن پايت نياندازي دستت را روي دستت نگذاري لنگت را دراز نكني نگيري بخوابي بروي تحقيق كني تفحص كني اين مطلبي را كه مولا فرموده حدودش چيست مقدماتش چيست كيفيت تحقيق و تكوين خارجيّه او به چه كيفيت است اينها را همه را دربياوري به ميزان وسع و به ميزان سعة فحص وقتي كه به يك موضوع رسيدي عمل مي‌كني آن جا هم كه شك مي‌كني احتياط بايد كني بايد احتياط بكني هر دو را انجام بدهي احتياط نه از باب وسواسي كه خب خيلي‌ها مبتلا هستند كه آن اصلا خودش غلط است، نه، احتياط از باب انجام دادن تكليف كه اين تكليف الان بايد انجام بگيرد! چه طور موقع دارو خوردن و سردرد گرفتن و روده درد گرفتن حضرتعالي احتياط مي‌كنيد دو تا دارو مي‌خوري نمي‌گويي كه يكي را بخورم آن يكي ديگر را برائت جاري مي‌كنم ديگر خب در مقام تخيير است. اما موقع نماز كه شد نه يكي را بخوان بس است ديگر آن يكي را برائت جاري مي‌كنم انشاءاللَه رو به قبله است چه شد؟ اين آن است آن فكر اول و مبناي اول مي‌گويد ولش كن يكي را خواندي بالاخره يا اين طرف هستي يا آن طرف هستي آن فكر دوم و طرز فكر دوم كه از اين نماز اثري بايد مترتب بشود بعد از آن تحقیقات و فحص‌ها و اين‌ها آن مي‌گويد دو بار بخواني سه بار بايد بخواني چهار بايد بخواني ده بار بخواني بيست بار بخواني هر چه حالا اينها ديگر چيزهايي است كه حالا من دارم اضافه مي‌كنم بايد به آن مرتبه‌اي كه احساس كني حالا دیگر مولا از تو راضي شد. نه رضايت را تحميل كردي به او هان يك وقت ما رضايت را به او تحميل مي‌كنيم كه خب نگفتي ديگر من هم كه اين جا نمي‌دانم قبله فلش نزده همه مي‌آيند آسمان را ببينند خب بخوان برو نه، اين نشد يك وقتي نه مي‌خواهي رضايت را به دست بياوري آني را كه گفته البته خب موارد فرق مي‌كند در بعضي‌ها شرع قائل به تسامح است در بعضي‌ها نه در آن موارد بايد بروي تحقيق بكني فحص بكني آن رضايت را به دست بياوري مثل مواردي كه انسان در مسائل اجتماعي و اين‌ها مي‌بيند قضاوتي كه مي‌خواهد بين دو نفر بكند فرض كنيد كه يكي مي‌آيد پيش آدم شروع مي‌كند گريه كردن فلان آدم دلش مي‌سوزد شروع مي‌كند ... بابا صبر كن اين گريه كرده خب خيلي گريه كرده بگذار او هم بيايد آن هم حرفش را بزند فلان بنشين باز اكتفا نكن بلند شو برو عمۀ او را ببين برو پدر و مادرش را ببين برو همسايۀ او را ببين همه را وقتي كه من حيث المجموع ديدي براي تو يك اطميناني نسبت به موضوع پيدا شد آن موقع بايد انجام داد اين حكم عقل است! سيرۀ عقلائيه خب همين است! حكم عقل اين اقتضاء را مي‌كند.

 روي اين جهت اين مسئله خب بله وقتي مولا حكم مي‌كند به وجوب حج يا فرض كنيد كه به وجوب صوم يا به وجوب صلاه آيا من مي‌توانم عملا كاري انجام بدهم كه فردا روزه نتوانم بگيرم! اختيار روزه سلب بشود مي‌توانم اين كار را انجام بدهم يا نه؟ مثلا فرض كنيد كه مي‌دانم اگر امروز كه قاعدتا بايد شش ساعت كار كنم مي‌گويم نه امروز چهار ساعت ديگر هم كار مي‌كنم فرض كنيد كه مي‌شود ده ساعت يك پولي به دست مي‌آوريم عيب ندارد حالا بيشتر است ولي قطعا مي‌دانم اين چهار ساعتي كه كار مي‌كنم روي اعصابم اثر مي‌گذارد سردرد خواهم گرفت مريض مي‌شوم فردا از گرفتن روزه ماه رمضان مي‌افتم! اين چهار ساعت كار كردن جايز است يا نه، فكرش را كرديد؟ جايز نيست! نظر مجتهدين و فقها را بنده نمي‌دانم اين چهار ساعت موجب مي‌شود كه تكليفي كه فردا مي‌دانم شارع مرا به حسب جری نمی‌توانم بگویم تكليف نيامده آمده الان تكليف آمده تكليف به اول ماه رمضان آمد از اول ماه رمضان يك تكليف كلّي آمد كه هر فرد فرد از ايّام شهر به عنوان وجوب استقلالي من ناحية و به عنوان وجوب ارتباطي من ناحية اخري اين در اين جا براي خودش حكم به تكليف مي‌آيد.

 وقتي كه مي‌گويد ماه رمضان را روزه بگير يعني اين سي روز كتب عليكم الصيام يعني اين سي روز اين سي روز را بايد روزه بگيري نه كتب عليكم صيام اول يومٍ من شهر رمضان اين جوري كه نشده شب كه مي‌شود كتب عليك الصيام الثانی شهر رمضان نه اين جوري نيست، از اول امر آمد كتب عليكم الصيام اين كتب عليكم الصيام با كتب عليكم اليوم الاول خيلي فرق مي‌كند زمين تا آسمان خيلي تفاوت دارد! كتب عليكم يوم اول يعني هيچ ارتباطي يوم ثاني به تو ندارد صبر كن بنشين تا شب شب را وقت داري نه تا همان يك دقيقه به اذان صبح مانده صبر كن هيچ نه تكليفي هر كاري دلت مي‌خواهد بكن هر شيطوني كه به نظرت مي‌رسد انجام بده يك دفعه يك دقيقه مانده جبرئيل آمده كتب عليك يوم الثاني اين يك مسئله است نه يك مسئله اين است كه از آن اول روز آخر شعبان كه مي‌شود يك ماه بايد روزه بگيري اما اين يك ماه دفعتا واحده محقق نمي‌شود كل يوم له تكليف خاص بالنسبة له ولي من حيث المجموع يك واجب ارتباطي نه استقلالي، يك واجب ارتباطي در اين جا وجود نسبت به چيز دارد آن وقت آيا شما قبل از ماه رمضان يك كاري انجام بدهيد يك دفعه از پانزده ماه رمضان به بعد مريض بشوید؟! اين نمي‌توانيد ديگر روزه بگيريد .

اللَهم صل علی محمد و آل محمد